در میان جوانان و نوجوانان، هنوز افراد زیادی هستند که بدون چشمداشت راهی جهاد می‌شوند و گاه جان‌شان را سر این راه از دست می‌دهند

سربازان گمنام وطن

در روزهایی که اعضای گروه‌های جهادی در کنار مردم محروم به خدمت می‌پردازند، برخی از اعضا هم به درجه شهادت می‌رسند تا جهادشان کامل شود/ عکس: باشگاه خبرنگاران جوان

محمدحسین خودکار

جامعه

عشق به وطن در رگ و پی آنها ریشه دوانده بود؛ عشق به محروم، عشق به خدمت، عشق به آجر به آجری که روی هم می‌گذاشتند برای ساختن، عشق به خط به خطی که می‌نوشتند برای آموختن و عشق به هر بسته غذایی که تهیه می‌کردند برای دمی آسایش آدم‌های بی‌بضاعت. عشق را آنها معنا کردند، آنهایی که از رفاه خود گذشتند برای رفاه مردم محروم و از شکم خود زدند تا فقرا با شکم گرسنه سر بر بالین نگذارند. تعریف عشق را اصلا این بچه‌های جهادی که حتی جان خود را هم در راه به ثمر رسیدن فعالیت‌هایشان نثار کردند، از نو نوشتند. معنای عشق را آنهایی فهمیدند که آن‌قدر در راه جهاد رفتند و برگشتند تا به آسمان رسیدند و رفتند پیش همان خدایی که راه جهاد را بهشان نشان داده و به آنها فهمانده بود هیچ لحظه‌ای در این دنیا ارزشمند نیست، جز زمانی که آدمی بی‌بهانه و بدون چشمداشت گره از کار خلق باز می‌کند.

یار مردم دشتیاری

شهید حسین علیمرادی، ۲۴ ساله، تهران

برای این که به دشتیاری برسد، از خیر تحصیل در انگلستان گذشت. این را پدرش تعریف می‌کند؛ پدری که خود برای گرفتن مدرک دکترایش چهار سال به همراه خانواده به انگلیس رفته و توانسته بود شرایط ادامه تحصیل فرزندانش در این کشور را هم فراهم کند. اما حسین که از ابتدای دوران دانشجویی‌اش در دانشگاه علامه طباطبایی تهران، زندگی‌اش با کارهای خیرگره خورده بود، دلش رضا نداد شهرستان دشتیاری در استان سیستان و بلوچستان را رها کند و به انگلستان برود.

حسین از بدو پذیرفته‌شدن در دانشگاه علامه طباطبایی در سال ۹۲ به کانون فرهنگی خیریه این دانشگاه پا گذاشت. در ابتدا کار خیریه دانشجویی را با جمع‌آوری کمک مالی برای تامین خرج تحصیل دانشجویان کم‌بضاعت دانشگاهش آغاز کرد. اما کم‌کم کارهای او و هم‌کانونی‌هایش گسترده‌تر شد و آنها شروع کردند به فراهم کردن امکانات تحصیلی برای همه دانشجویان محروم استان تهران. بعد از آن هم کارشان به جمع‌کردن کتاب‌های کمک‌آموزشی برای دانش‌آموزان مناطق کم‌برخوردار کشید و در همین حین بود که یکی از هم‌دانشگاهی‌های بلوچش پیش او آمد و از روستای پیرسهراب دشتیاری برایش گفت. آن جوان بلوچ به حسین گفت در روستایشان هیچ دانش‌آموزی به کتاب کمک‌درسی دسترسی ندارد و سالانه حداکثر سه چهار نفر دیپلم می‌گیرند. همین شد که حسین دو کارتن کتاب کمک‌آموزشی به این جوان بلوچ داد و او هم چند ماه بعد پیش حسین آمد و برایش تعریف کرد که با کمک این کتاب‌ها تعداد قبولی‌های دیپلم در روستایشان به ۱۵ نفر رسیده است.

این اتفاق حسین را شگفت‌زده کرد و او برای اولین بار در شهریور ۹۴ به دشتیاری پا گذاشت. وقتی هم که استعداد دانش‌آموزان آن منطقه را در عین محرومیتشان دید، تصمیم گرفت با جمعی از هم‌دانشگاهی‌هایش سالی دو بار برای آموزش این دانش‌آموزان به دشتیاری برود. در همین سفرها بود که کم‌کم به این نتیجه رسید تا وقتی زیرساخت‌های آموزشی روستاهای دشتیاری ضعیف باشد، استعداد کودکان و نوجوانان این منطقه شکوفا نخواهد شد. همین شد که طرح‌های مدرسه‌یاری و مدرسه‌داری را از همان دوران دانشجویی کلید زد و شروع کرد به تعمیر ساختمان مدارس منطقه و فراهم کردن تجهیزات اولیه برای مدارس و کتاب و دفتر برای دانش‌آموزان. اما درگیر و دار همین کارها، حواس حسین به درسش هم بود و در سال ۹۶ به موقع لیسانسش را تمام کرد. بعد هم که درخواست پدرش برای ادامه تحصیل در انگلستان را نپذیرفت، با دختر مورد علاقه‌اش ازدواج کرد و برای ادا کردن شرط پدر زنش آن‌قدر درس خواند تا در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران پذیرفته شد. وقتی با همسرش زیر یک سقف رفت، کنکور ارشد را داده بود و به درخواست مسؤولان سازمان نوسازی مدارس در این سازمان به کار مشغول شد.

عباس علیمرادی، پدر حسین اما تعریف می‌کند کارهای دولتی زیاد به مذاق فرزندنش خوش نمی‌آمد و همین شد که او بعد از سه ماه کار در سازمان نوسازی مدارس، از این سازمان بیرون آمد و موسسه خیریه خودش را تاسیس کرد. موسسه «دست یاری به دشتیاری» که از همان ابتدا بنا داشت با کمک خیران برای ارتقای سطح آموزشی این شهرستان، برای روستاهای آن مدرسه بسازد.

آن‌طور که پدر حسین می‌گوید، او در زمان حیاتش طرح احداث ۱۹ مدرسه را در روستاهای دشتیاری آغاز کرد و تا پایان عمر کار ساخت ۴ مدرسه را هم به نتیجه رساند. اگر هم اجل به او مهلت می‌داد، تمام ۱۹ مدرسه را خودش تمام می‌کرد، اما آذر ۹۸ ساز ناکوک جاده‌های دشتیاری آهنگ پایانی زندگی حسین را نواخت و او را از همسرش، فرزند دو ماهه‌اش و البته همه اهالی دشتیاری گرفت.

دلسوز محرومان پایتخت

شهید امیرمحمد اژدری، ۲۵ ساله، تهران

آن‌چنان سمج بود که تا چیزی را که می‌خواست، جور نمی‌شد، از پا نمی‌نشست. وحید اژدری، پدر امیرمحمد می‌گوید: «آن‌قدر رفت و آمد تا توانست یک دستگاه ماموگرافی سیار تهیه کند. حتی گرانی مکرر دلار هم مانعش نشد. اما عمرش کفاف نداد که بتواند یک ون هم بخرد تا آزمایشگاه ماموگرافی سیارش را تکمیل کند. البته ما بعدها این کار را به یاد امیرمحمد انجام دادیم و اکنون این آزمایشگاه سیار برای کمک به زنان بیمار به صورت خیریه به مناطق محروم کشور اعزام می‌شود.»

امیرمحمد ۱۳ ساله بود که برای اولین بار از طرف مدرسه راهنمایی‌اش به اردوی جهادی رفت. محرومیت روستاییان بشاگرد در استان هرمزگان قلبش را به درد آورد و روحش را با فعالیت‌های جهادی گره زد. بعد از آن تا پایان دوره دبیرستان هر سال در ایام عید نوروز و فصل تابستان در اردوهای جهادی مدرسه شرکت می‌کرد. او در طول سال تحصیلی هم از اولیای دانش‌آموزان پول و مواد غذایی می‌گرفت و به همراه همکلاسی‌هایش در میان ساکنان کوره‌های آجرپزی بسته‌های غذایی پخش می‌کرد. در سال ۹۱ و بعد از پایان دبیرستان، امیرمحمد با این که در دانشگاه آزاد واحد تهران شمال پذیرفته شد، اما دست به دست یکی از معلمانش داد و با هم قرارگاه جهادی امام رضا (ع) را تاسیس کردند؛ قرارگاهی که از همان ابتدا اولویت اصلی برنامه‌هایش شد تشکیل پرونده برای تعداد زیادی از خانواده‌های کم‌بضاعت در مناطق ۲۲ گانه تهران. امیرمحمد و معلمش بعد از آن با همت جمعی از خیران تهرانی، کم‌کم این خانواده‌ها را تحت پوشش گرفتند و در طول سال برایشان بسته‌های ارزاق می‌فرستادند.

البته موتور کارهای جهادی امیرمحمد از خیلی‌ها فعال‌تر بود و او خیلی زود فعالیت‌های قرارگاه جهادی‌شان را توسعه داد و ماموریت‌های تعریف‌شده بسیج سازندگی برای ده‌ها روستای محروم در ۱۷ استان کشور را به نتیجه رساند. همه اینها در حالی بود که خود امیرمحمد بچه بالاشهر تهران بود، اما ۲۴ ساعته کار کردن برای محرومان پایتخت و دیگر نقاط ایران را به راحتی و رفاه خود ترجیح می‌داد. دل امیرمحمد اما فقط بند ماموریت‌های تعریف‌شده بسیج نبود. او گاهی خودش نیز برای خودش کارهایی را تعریف می‌کرد که کسی به او سفارش نداده بود. مثل تهیه دستگاه ماموگرافی یا کمک به مسؤولان کلیسای گریگور مقدس در محله مجیدیه تهران برای رنگ‌آمیزی و تزیین کلیسا در ایام کریسمس. شیعه مخلص اباعبدا... (ع) که بارها طعم زیارت اربعین را در جوانی‌اش چشیده بود، در ایام سال نوی مسیحی هم به خانواده‌های کم‌بضاعت ارمنی سرمی‌زد و تا جایی که از دستش برمی‌آمد به آنها نیز کمک می‌کرد. همین شد که وقتی در آبان ۹۷ یک سانحه رانندگی در حین انجام ماموریت‌های جهادی در استان بوشهر، او را برای همیشه آسمانی کرد، همین ارمنی‌ها همراه جمعی از اقشار کم‌بضاعت تهرانی به مراسمش آمدند و مردم مناطق محروم در ۱۷ استان هم برایش مجلس بزرگداشت برپا کردند.

جهادی جاده‌ساز

شهید فرهاد نعمتی، ۳۲ ساله، تبریز

فرهاد مومنی مهارت‌های فنی مختلفی را در زمینه‌های تراشکاری، جوشکاری، فرزکاری و رانندگی ماشین‌آلات کشاورزی بلد بود؛ اما کار در سپاه پاسداران را به همه حرفه‌های دیگر ترجیح داد. او البته خدمت به اهالی مناطق محروم را نیز از همه کارهای اداری سپاه بیشتر دوست داشت و به همین دلیل، با وجود داشتن مدرک فوق دیپلم ماشین‌افزار خیلی زود به طرف کارهای جهادی کشیده شد. آذر ۹۶ بود که فرهاد در قالب یکی از اردوهای قرارگاه جهادی پیشرفت و آبادانی استان آذربایجان شرقی به روستای علیار شهرستان ورزقان رفت. البته پیش از آن هم فرهاد با همین قرارگاه جهادی به روستاهای شهرستان‌های هوراند چهاراویماق، میانه و اهر رفته بود. او در همه این اردوها پشت بولدوزر قرارگاه می‌نشست یا راه دسترسی مردم به مزارعشان را هموار می‌کرد یا بین روستاهای دورافتاده با مرکز بخش یا دهستان جاده می‌ساخت. اما سفر فرهاد آخر به ورزقان با همه سفرهای او متفاوت بود، آن‌قدر که از همان ابتدا دلش به برگشتن نبود. محمدعلی نجفی، مسؤول قرارگاه جهادی پیشرفت و آبادانی استان آذربایجان شرقی تعریف می‌کند که یکی دو روز قبل از شهادت، فرهاد را دیده و از او خواسته بود که چند روزی برای استراحت به منزل برگردد. فرهاد هم پیش فرمانده چشم گفته بود، اما وقتی فرمانده رفت، او زیر بار برگشتن نرفت و به بچه‌های گروه خود گفت تا کار جاده‌های این روستا را تمام نکند، به تبریز نمی‌رود. نجفی تعریف می‌کند روزی که فرهاد به شهادت رسید، او در هوراند بود و به محض اطلاع از شهادت فرهاد به ورزقان بازگشت، بعد فهمید که در روز حادثه با این که منطقه دچار یخبندان شده بود، اما فرهاد دست از کار نکشیده بود. همین شد که در حین کار، بولدوزرش واژگون شد و تن تنومند فرهاد زیر آن ماند و او همسر و فرزند دو سال و نیمه‌اش را تنها گذاشت.

می‌خواهم محرومان گرسنه نمانند

شهید حسین مومنی، ۲۱ ساله، تهران

۱۳ سال بیشتر نداشت که به اولین اردوی جهادی پا گذاشت. اردویی ۲۰ روزه برای تعمیر تعدادی از منازل روستاییان شهرستان بشاگرد استان هرمزگان که شد نقطه عطف زندگی‌اش و بعد از آن حسین بود و ساخت خانه و مدرسه و حسینیه برای روستاهای مناطق محروم. جواد مومنی، پدر حسین تعریف می‌کند وقتی او از اردوی اول بازگشت، ۱۰ کیلوگرم لاغر شده بود. وقتی خانواده از او علت لاغری‌اش را پرسیده بودند، حسین گفته بود که مردم آن منطقه به اندازه‌ای در محرومیت به سر می‌بردند که حجم سه وعده غذایشان به اندازه یک وعده غذای معمولی ما نمی‌شد و بچه‌های گروه تصمیم گرفتند که همگی سهم غذایشان را با روستاییان تقسیم کنند تا اهالی روستا حداقل برای چند روز طعم گرسنگی را نکشند.

در مدرسه‌ای که حسین از دوم راهنمایی تا پایان دبیرستان در آن درس خواند، بخش زیادی از بچه‌ها همیشه پای کار فعالیت‌های جهادی بودند و همین شد که او از ۱۳ تا ۱۸ سالگی، هر سال ایام عید نوروز را با همکلاسی‌هایش به اردوی جهادی می‌رفت. سال ۸۸ هم که در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی خواجه نصیر تهران پذیرفته شد، هنوز دلش با همان گروه جهادی مدرسه بود، اما مسؤولان دبیرستان سابقش به او گفتند ما شما را پرورش داده‌ایم تا هسته فعالیت‌های جهادی را در نقاط دیگری هم فعال کنید. همین شد که حسین اولین گروه جهادی دانشگاهش را به اتفاق جمعی از هم‌دانشگاهی‌هایش تشکیل داد. این گروه جهادی تازه‌تاسیس اولویت‌های زیادی را برای فعالیت‌هایش تعریف کرده بود، از ساخت منزل برای روستاییان مناطق محروم گرفته تا تعمیر مساجد، حسینیه‌ها و مدارس این روستاها. حسین اولین اردوی گروه جدیدش را در همان روستاهای بشاگرد برگزار کرد و بعد از آن هم سراغ آبادکردن دیگر روستاهای محروم در استان‌های هرمزگان، خراسان رضوی، خوزستان و چهارمحال و بختیاری رفت. پدر حسین می‌گوید او در دوره دانشجویی هر لحظه در پی به دست آوردن فرصتی بود که به روستایی جدید برود و خدماتی تازه به مردم ارائه کند. در همین حال و هوا بود که تابستان سال ۹۰ به یکی از روستاهای شهرستان لردگان در استان چهارمحال و بختیاری پا گذاشت و بعد از مرمت منازل مسکونی روستاییان، حسینیه روستا را بازسازی کرد. حسین بعد از این که همه این کارها را انجام داد، دوستان جهادی‌اش را با اتوبوس و خودروهایشان راهی شهرشان کرد و خودش هم همه وسایل را پشت وانت خود بار کرد و برای بازگشت به تهران استارت زد. او اما نمی‌دانست این سفر، قرار است سفر آخرش باشد و نقطه‌ای حادثه‌خیز در آزادراه اصفهان-تهران در حوالی مورچه‌خورت، او را برای همیشه از خانواده و دوستانش بگیرد.

حق با شماست

info@jamejamdaily.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲

#وام-ازدواج

زارع از تهران:

طبق صحبت مسؤولان، به هر جوان تازه ازدواج کرده، وام ازدواج ۵۰ میلیون تومانی پرداخت می‌شود، این در حالی است که در زمان واریز وام ازدواج، مبلغ ۴۷ میلیون و ۹۶۰ هزار تومان واریز می‌شود. بعد از جویا شدن دلیل کاهش مبلغ واریزی، متوجه شدیم دو میلیون تومان برای پیش‌قسط اول وام و ۴۰ هزار تومان هم برای کارمزد بانک، از مبلغ وام کسر شده است؛ این شکل از پرداخت وام تعجب‌برانگیز است. هر جوانی برای وامی که دریافت می‌کند، برنامه‌ریزی کرده است.

#پروتکل-بهداشتی

نیاورانی از تهران:

براساس دستور کمیته ملی مبارزه با بیماری کرونا، رستوران‌ها و کافه‌ها تا اطلاع ثانوی باید تعطیل باشند. درصورتی که کافه‌ها و رستوران‌های شهر فعال هستند. چرا هیچ نظارت دقیقی وجود ندارد؟

#تفریح-کرونایی

موسوی از تهران:

در حالی که ویروس کرونا هنوز فروکش نکرده است، پارک‌های جنگلی، دریاچه‌های مصنوعی و شهرهای بازی، باز هستند و عده زیادی از مردم هم بدون توجه به پروتکل‌های بهداشتی سرگرم تفریح هستند. چرا هیچ نظارتی روی کسب‌وکارها وجود ندارد. با این اتفاق، شیوع بیماری بیشتر هم خواهد شد. خواهشمند است بازرسان سلامت با این رویه برخورد کنند.

#تاریکی-عبیدی

شهرساز از تهران:

خیابان شهید لشکری، خروجی زیرگذر دکتر عبیدی به سمت شهرک استقلال در منطقه ۲۱ تهران، بسیار تاریک است و هیچ سیستم روشنایی ندارد. در بسیاری از مواقع، کارگران شهرداری و سگ‌های ولگرد از عرض خیابان در حال عبورند و به‌دلیل پیچ و تاریکی این جاده، رانندگان با مشکل مواجه می‌شوند. از مسؤولان این منطقه خواهشمند است، نسبت به روشنایی این خیابان خروجی، اقدامات مثبتی را ارائه کنند.

#کرایه-خانه

موسوی‌نیا از تهران:

این روزها، مستاجران روزهای سختی را می‌گذرانند. کرایه خانه نسبت به سال گذشته، سه تا چهار برابر افزایش پیدا کرده، اما حقوق کارمندان و کارگران افزایش اندکی داشته است. با این شرایط نمی‌توان در پایتخت زندگی کرد. دولت ادعا کرده بود به کمک مستاجران می‌آید، اما بسته حمایتی‌اش باری از دوش نیازمندان برنمی‌دارد.